

قوم رس چگونه عذاب شدند؟

۱۱ آبان ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۵۲

بنا به اشارت قرآن کریم، اصحاب رس، قومی کافر بودند که پیامبر زمان خویش را تکذیب کرده و او را به قتل رسانیدند

قرآن کریم در دو آیه سخن از اصحاب رس به میان آورده است. نخست در آیه ۱۲ سوره «ق» که از تکذیب آنان از پیامبرشان سخن گفته است و دیگر در آیه ۳۸ سوره «فرقان» که بیانگر هلاکت و عذاب شدید اصحاب رس، در ردیف قوم عاد و ثمود است. امام حسین (علیه السلام) درباره اصحاب رس فرموده اند: سه روز پیش از شهادت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، مردی به نام عمرو از اشراف قبیله تمیم، نزد حضرت آمده، پرسید: ای امیرمؤمنان! اصحاب رس در کدام عصر و کجا می زیستند و پادشاهشان که بود؟ آیا خدای سبحان، پیامبری بر آنان فرستاد یا نه و چرا هلاک شدند؟ زیرا من در کتاب خدا، یاد اصحاب رس را ملائیم، ولی احوالشان را نمی آیم. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: سؤالی کردی که پیش از تو، کسی از من نپرسیده و پس از من نیز پیرامون آن، کسی جز به نقل از من خبر ندهد. هیچ آیه ای در کتاب خدا نیست، مگر آنکه من آن را می شناسم و تفسیر آن را آگاهم و در کجا، بیابان یا کوه - و در چه وقتی - شب یا روز - نازل شده است، ملائیم. هر آینه در اینجا - اشاره به سینه خود - دانشی فراوان است، ولی جویندگان آن کم هستند و به زودی که مرا از دست ملائیم، پشیمان ملائیم.

ای مرد تمیمی! بخشی از سرگذشت اصحاب رس، این است: آنان مردمی بودند که درخت صنوبری را - به نام شاه درخت - ملائیم کردند. آن را یافت بن نوح، بر لب چشمه ای - به نام دوشاب که برای نوح، پس از طوفان جوشید - کاشته بود. آنان را بدین سبب اصحاب رس گویند که یکدیگر را [و طبق نسخه ای، پیامبرشان را] زنده به گور می کردند و این ماجرا، پس از سلیمان بن داود بود. آنان بر ساحل رودی از دیار شرقی به نام رس - که نام از آنان گرفته بود - دوازده آبادی داشتند. در آن روز، هیچ رودی پر آب تر و گوارتر از آن و هیچ آبادی، پرجمعیت تر و آبادتر از آبادیهای آنان نبود. آنان از خوشه های آن درخت در هر آبادی، دانه های کاشته و به هر آبادی، نهری از آن چشمه کشیده بودند. آن دانه ها رشد کرده، به درختی تناور مبدل شدند. آنان آب چشمه و نهرها را بر خود حرام کرده، خود و حیواناتشان از آن، نمی خوردند. هر که ملائیم، او را کشته، ملائیم: آن مایه زندگی خدایان ماست. کسی حق ندارد از مایه زندگی آنان بکاهد و خود و حیواناتشان از رود رس که شهرهایشان کنار آن بود، ملائیم.

در هر ماهی از سال در هر آبادی، عیدی ملائیم کردند. مردم آنجا جمع شده، بر درخت صنوبر خود، پارچه توری پر نقش و نگار ملائیم کردند. سپس گاو و گوسفند آورده، برای درخت قربانی ملائیم کردند و با هیزم در آنان آتش انداخته، چون دود و بوی قربانیها

به هوا بر مَلَّحاست و میان آنان و آسمان حایل مَلَّشد، برای درخت به سجده افتاده، می‌آگریستند و التماس می‌آکردند تا از آنان راضی شود. پس شیطان می‌آمد و شاخه‌های درخت را تکان می‌آداد و از تنه آن، چون کودکی فریاد مَلَّزد: بندگان من! از شما راضی شدم، خوشحال باشید و چشمتان روشن باد و آنان سرشان را از سجده برداشته، شراب می‌نوشیدند و می‌نواختند و یک شبانه روز در این حال بودند تا بر مَلَّگشتند. چون عید ماه شهر بزرگشان فرا مَلَّرسید، کوچک و بزرگشان در آنجا گرد آمده، نزد صنوبر (شاه درخت) و چشمه (دوشاب) خیمه‌های از ابریشم که نقش و نگار گوناگون و دوازده در داشت، برافراشته؛ هر دری ویژه مردم یک آبادی بود. آنان بیرون خیمه بر شاه درخت، سجده می‌آکردند و برای آن، چند برابر آنچه برای درخت آبادی خود کرده، قربانی مَلَّآکردند. پس ابلیس مَلَّآمد و شاه درخت را سخت تکان داده، از لابلای آن با صدای بلند، سخن مَلَّآگفت و بیشتر از آنچه همه شیطان لها مژده و نوید داده بودند مژده و نوید، مَلَّآداد. آنان سر از سجده بر مَلَّآداشتند و از شادی و نشاط، سرمستی و می‌پرداختند.

چون کفر و پرستش جز خدا در آنها به درازا کشید، خدای متعال پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهود بن یعقوب، بر آنان فرستاد، او زمانی دراز در میان آنان مانده، به خدا پرستی و خدانشناسی دعوتشان کرد. اما آنان نپذیرفتند و پیامبر خدا، چون اصرار بر گناه و گمراهی و ترک رستگاری آنان را دید و عید شهر بزرگ آنان نیز فرا رسید، عرض کرد: پروردگارا! بندگان تو، جز تکذیب من و ناسپاسی تو را نپذیرفتند و به پرستش درختی بی‌آسود و زیان، خو گرفت‌ه‌اند. پس تمام درختانشان را بخشکان و قدرت و سلطنت خود را بر آنان بنمایان. مردم صبح کرده، دیدند درختانشان خشکیده است. پس از این ماجرا نگران و سرافکنده گشتند و دو دسته شدند.

دسته‌ای گفتند: این مردی که خود را فرستاده پروردگار آسمان و زمین به سوی شما می‌آداند، خدایان شما را جادو کرده تا توجه شما را از خدایانتان، به خدای خود برگرداند و دسته دیگر گفتند: نه، بلکه چون خدایان شما دیدند این مرد، عیبتان را گفته و رسواشان می‌آسازد و شما را به پرستش جز آنان می‌آخواند، زیبایی و درخشش خود را پنهان داشته‌اند. پس تصمیم گرفتند او را بکشند. براین اساس لوله‌های گشاد بلند از سرب درست کرده، آنها را به ته چشمه فرستاده، یک یک تا بالای آب، همچون آبلگذرها چیدند بگونه‌های که جلو آب را بست و تمام آب چشمه را کشیدند. سپس در ته چشمه چاه عمیق، مدخلی تنگ کردند و پیامبرشان را در آن افکنده، بر دهان آن سنگ بزرگی نهادند، سپس آن لوله‌ها را کشیده آب را رها کردند و گفتند: اکنون امیدواریم خدایان ما از ما راضی شوند، زیرا می‌آبیند که ما رسوا کننده آنها و باز دارنده از پرستش جز آنها را کشته، زیر بزرگترینشان دفن کردیم تا خوشحال شوند و همچون گذشته، نور و خرمی آنان را به ما برگرداند. آنان تمام آن روز را در آنجا مانده، ناله پیامبرشان را مَلَّآشنیدند که مَلَّآگوید: پروردگار و مولای من! تنگی جا و گرفتاری سخت مرا مَلَّآبینی، به ناتوانی و بیچارگی من رحم کن و در ستاندن روحم، شتاب فرما و اجابت دعایم را تأخیر میانداز. او بر این حال بود تا مُرد.

پس خدای سبحان به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! آیا این بندگان من - که حلمم آنها را فریفته و از مکرم ایمن شده، جز مرا مَلَّآپرستند و پیامبرم را مَلَّآکشند! - مَلَّآپندارند تا ایستادگی در برابر خشم مرا دارند، یا می‌آتوانند از قلمرو سلطنت من خارج شوند؟ چگونه و حال آنکه من از هر که معصیتم کند و از عقابم نترسد، انتقام مَلَّآکشم. به عزت خودم سوگند! که آنان را مایه عبرت

جهانیان قرار خواهم داد. پس آنان را در همان عیدشان، گرفتار بادِ تندِ بسیار سرخ کرد که در آن، سرگردان ماندند و از آن به وحشت افتاده، بهم پیوستند. سپس زمین زیر پایشان همچون سنگ گوگرد، آتشین شد و ابر سیاهی بر آنان سایه انداخته، اخگرهای گداخته بزرگ، همچون قبه بر آنان ملامت افکند. بدین گونه پیکرشان، همچون سرب در آتش گداخت.

منابع:

۱- شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱: ۱۸۳.

۲- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴: ۱۴۸.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۲۰۳۴/شدند-عذاب-چگونه-رس-قوم/>